



## تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی

نویسنده: معرفت، محمد هادی

علوم قرآن و حدیث :: پژوهش های قرآنی :: بهار و تابستان 1376 - شماره 9 و 10

از 54 تا 93

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/7421>

دانلود شده توسط : علی رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:22:52

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

تأویل، از ریشه «آل اولاً = رجوع رجوعاً: بازگشتن» گرفته شده است و معنی: بازگرداندن می دهد. از این رو، تأویل و ارجاع به یک معنی هستند. جز آن که تأویل در امور معنوی بیشتر به کار می رود؛ مانند امور متشابهه: گفتار یا کردار، که قابل تأویل و توجیه باشد و ظاهر مشکوک و شبهه ناک آن به سوی حقیقتی استوار هدایت می شود، یعنی ظاهر سرگردان آن را به آن سو باز می گردانند. پس تأویل، تفسیر و توضیحی است که علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می کند و بیننده یا شنونده را که حیرت زده است، درمقابل حقیقتی قابل قبول قرار می دهد.

خضر، هنگامی که موسی بر کارهای شگفت انگیز او خرده گرفت، می گوید:

«سَأَبُوكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

کهف / ۷۸

اکنون تو را، بر حقیقتی که نتوانستی بر

ظاهر آن شکیا باشی، آگاه می سازم.

سپس در پایان گفتار خود افزود:

«ذَلِكَ تَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

کهف / ۸۲

این بود، تفسیر و توضیح آنچه نتوانستی

بر آن شکیا باشی.



## معانی تأویل

تأویل در چهار معنی استعمال شده که سه مورد آن در قرآن به کار رفته و مورد چهارم، تنها در کلام سلف آمده است:

### ۱. توجیه کردن متشابه

متشابه آن است که ظاهری شبهه ناک داشته، موضع حق گونه آن، به گونه باطل جلوه کند. حق و باطل به یکدیگر اشتباه شده موجب حیرت گردد.

راغب اصفهانی گوید:

«المتشابه ما تشابه بغیره.»

متشابه آن است که به چیز دیگر اشتباه شود.

لذا بیننده در حیرت است، که آنچه می بیند حق است یا باطل؟!!

تأویل متشابه، آن گاه است که بیننده را از حیرت در آورده، نظر او را به وجه صحیح آن معطوف دارد، در واقع چهره لفظ را به آن سو که تنها حق خودنمایی می کند بازگرداند.

تشابه گاه در گفتار و گاه در کردار پدید می گردد.

تشابه در گفتار، مانند آیات متشابهه قرآن. چنانکه در سوره آل عمران آیه ۷

می خوانیم:

«هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هنّ امّ الکتاب و آخر متشابهات فامّا

الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله ...»

او کتاب را بر تو فرو فرستاد. بخش اعظم آن آیه های محکم هستند (استوار و خلل

ناپذیر) که مرجعیت کتاب را همان آیات (محکمه) تشکیل می دهند. (هم برابر

همگان و هم برای خل متشابهات) برخی دیگر از آیات، متشابه هستند (ظاهری

شبهه انگیز دارند). کسانی که در دل‌هایشان کجی هست دنبال چنین آیاتی می روند؛

زیرا در پی آشوبگری (در عقاید و افکار) بوده، خواهان تأویل آن بر وفق مراد خویش

می باشند.

تشابه در کردار، مانند سرگذشت خضر و موسی و کارهای حیرت انگیزی که در آن

میان رخ داد.

## ۲. تعبیر رؤیا

در سوره یوسف، واژه تاویل، هشت بار در این معنی استعمال شده است و آن بدین مناسبت است که در خواب، مطالبی به صورت رمز ارائه می‌گردد، تا با تعبیر صحیح باز شده، حقیقتی که اراده شده است، مکشوف گردد.

یعقوب، درباره یوسف می‌گوید:

«و کذلک یجتیبک ربک و یعلمک من تأویل الأحادیث و یتمّ نعمته علیک ...»

این چنین است که پروردگارت تو را بر می‌گزیند و بر حقایق نموده‌ها آگاه می‌سازد و نعمت خود را بر تو کامل می‌نماید.

اشاره به نمودهایی است که در خواب جلوه گر می‌شود، بازگشت هر یک به حقایق نهفته در پس آن را، افرادی شایسته همچون یوسف می‌دانند.

لذا آن گاه که عزیز مصر در خواب دید، که هفت گاو لاغر بر هفت گاو فربه چیره شده، و در کنار آن هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک مشاهده نمود، از اطرافیان خود، تعبیر آن را جویا شد:

«یا ایها المملأ أفتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون»  
 یکی از زندانیان نجات یافته، به او گفت:

«انا أنبؤکم بتأویله فارسلون. یوسف أیها الصّدیق أفتنا فی سبع بقرات ...»

یوسف/۴۵

من شما را به تعبیر آن آگاه می‌سازم، مرا بفرستید تا از یوسف صدیق جویا شوم ... پس هر یک از گاوهای فربه و لاغر، به سالهای فراوانی و خشکسالی اشارت دارند. دلی آگاه و باطنی روشن می‌خواهد تا حقایق نهفته در پس این نموده‌ها را دریابد.

## ۳. عاقبت امر و سرانجام کار

در سوره اسراء آیه ۳۵ می‌خوانیم:

«وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و أحسن تأویلاً»

با ترازویی استوار کش وزن کنید. این راه بهترین است و سرانجام آن نیکوتر است.

و در سوره اعراف آیه ۵۳ آمده است:

«هل یظنّون الا تأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نردّ فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا أنفسهم

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَآكَانُوا يُفْتَرُونَ»

آیا در انتظار آنند تا سرانجام قرآن چه می‌شود؟ آن روز خواهد رسید. پس کسانی که آن را به دست فراموشی سپرده‌اند، خواهند گفت: آری پیامبران، برحق بودند، آیا اکنون برای ما شفیعیانی وجود دارد، یا آن که باز گردیم و کاری دگر کنیم. البته خویشتن را از دست داده، و هرآنچه بافته‌اند از یاد برده‌اند.

و در سوره نساء آیه ۵۹ می‌خوانیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولى الامر منكم فان تنازعتم فى شئ فردوه الى الله والرّسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير و أحسن تأويلاً»  
فرمانبردار خدا و رسول و رهبران خویش باشید. هرگاه درگیر چیزی شدید، به خدا و رسول واگذارید، اگر به خدا و قیامت ایمان دارید؛ زیرا این بهترین راه است برای نجات از تفرقه و دوسو شدن، و سرانجام آن نیز نیکوتر خواهد بود.

۴. چهارمین معنی، و شاید عمده‌ترین آن، که در کلام سلف آمده:

برداشت‌های کلی و همه‌جانبه را که از آیه استفاده می‌شود، تأویل می‌گویند، در مقابل تنزیل که خصوص مورد نزول، مقصود است.  
می‌دانیم که قرآن به صورت کتاب مدون نازل نگردیده، بلکه به صورت پراکنده و در مناسبت‌های مختلف و در رفع مشکلات پیش آمده و گوناگون نازل شده است و هر یک از آن پیش آمده‌ها را سبب نزول یا شأن نزول می‌گویند و آیه نازل شده، نمی‌تواند به آن حادثه نظر نداشته باشد. همین امر موجب می‌گردد که آیه، جنبه خصوصی به خود بگیرد، و در ظاهر مخصوص همان مورد نزول بوده باشد.

و اگر چنین بود، هرآینه قرآن از انتفاع همگانی ساقط می‌گردید، و تنها به عنوان چاره‌ای مقطعی مورد استفاده قرار می‌گرفت. ولی چنین نیست، قرآن کتاب هدایت همگانی است و برای همیشه زنده و جاوید است.

لذا خصوصیات موارد نزول آیات، موجب تخصیص در مفاد آیه‌ها نمی‌گردد و باید جنبه‌های عمومی آیات را مدنظر قرار داد و از همین جنبه‌ها، برداشت‌های کلی و همه‌جانبه را استفاده نمود.

این گونه برداشت‌های کلی و همه‌جانبه را، تأویل می‌گویند و بدین گونه قرآن برای همیشه قابل انطباق بوده و موارد مشابه، در هر زمان و مکان، مشمول عموم آیه قرار

می‌گیرد.

«العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد.»

اعتبار، به عموم لفظ است. خصوصیات مورد، منظور نیست.

از این رو، جنبه خاص آیه را که به مورد خاص نظر دارد، تنزیل می‌گویند. در مقابل تأویل که همان جنبه‌های عمومی و برداشتهای کلی آیه است.

بنابراین، تمامی آیات قرآن دارای تأویل به این معنی می‌باشد، درحالی که تأویل به معنای توجیه نمودن، مخصوص آیات متشابه است.

همین برداشتهای کلی و همه جانبه که به نام تأویل خوانده می‌شود، با نام «بطن» نیز گفته می‌شود، در مقابل «ظهر» که همان معنای ظاهری کلام است و با استفاده از قرائن خاص به دست می‌آید.

اصطلاح ظهر و بطن، از روز اول، مرادف اصطلاح تنزیل و تأویل بوده است.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«ما فی القرآن آیه الأ ولها ظهر و بطن.»

در قرآن آیه ای نیست، مگر آن که علاوه بر دلالت خاص و ظاهری آن، دلالتی دیگر، گسترده تر و همه جانبه دربردارد.

از امام باقر (ع) پرسیدند: مقصود از ظهر و بطن چیست؟

فرمود:

«ظهره تنزیله، و بطنه تأویله. منه ما قد مضی ومنه ما لم یکن. یجری ما تجری

الشمس و القمر.»<sup>۱</sup>

ظاهر آیه همان است که با در نظر گرفتن مورد نزول، فهمیده می‌شود، ولی دلالت نهفته که در بردارد، برداشتهای کلی و قابل انطباق در هر زمان و مکان، بر پیش آمدهای مشابه، مقصود می‌باشد که جان کلام را تشکیل می‌دهد. برخی گذشته، و برخی هنوز نیامده است. قرآن پیوسته مانند آفتاب و ماه، جریان دارد و زنده و جاوید است.

مثلاً در سوره قصص آیه ۱۷ می‌خوانیم:

«قال ربّ بما أنعمت علیّ فلن أكون ظهیراً للمجرمین»

موسی (ع) پس از آن که به حدّ رشد رسید و جوانی نیرومند گردید، آزادانه وارد شهر شد و دو نفر را که یکی از دوستان و دیگری از دشمنان بود، دید که با هم در ستیزند. آن دوست از وی کمک طلبید، در این هنگام موسی با مشتکی گره کرده بر آن

دشمن حمله آورد، که در دم جان سپرد. موسی از این پیش آمد غیرمنتظره در حیرت شده ناراحت گردید، و آن را از چیره شدن حالت خودخواهی که عملی شیطان گونه است دانست و از خدا آمرزش طلبید.

آن گاه با خود پیمان بست که هیچ گاه در جهت تباهی نفس و تبه کاران گام بر ندارد، با خدای خود گفت:

پروردگارا! در مقابل این نعمت که به من ارزانی داشتی (نعمت برومندی و علم و حکمت) در شکرانه این نعمتهای بزرگ، عهد می کنم که هرگز پشتوانه مجرمان قرار نگیرم.

این یک راز و نیاز خاصی است که میان موسی و خدایش جریان یافته است.

برداشت کلی از آیه: باید از نیروهای خدادادی حسن استفاده نمود، و هرگز در جهت سوء استفاده تبه کاران قرار نگرفت. هیچ دانشمندی نباید بگذارد، زورمندان جهان از دانش وی، در جهت استعمار و استکبار یا استثمار و استضعاف دیگران استفاده کنند.

این یک برداشت اخلاقی اجتماعی از آیه کریمه است.

و همچنین کلام موسی (ع) «قال اعوذ باللّٰه انّ اكون من الجاهلین» به دنبال سخن بنی اسرائیل: «قالوا اتّخذنا هزواً» (بقره / ۶۷) در مسأله «ذبح بقره» می رساند که مردان بزرگ، شایسته نیست دیگران را به باد سخره گیرند، زیرا چنین کاری از جهل و فرومایگی حکایت دارد.

و در رابطه با برداشت فقهی، در سوره انفال آیه ۴۱ می خوانیم:

«واعلموا انّ ما غنمتم من شیء فانّ لله خمسه وللرسول ولذی القربی ...»

این آیه، در رابطه با غنائم جنگی در جنگ بدر نازل گردید.

غنائم، جمع غنیمت، به دست آوردهای جنگی گفته می شود که با الغاء خصوصیت واقعه بدر، غنائم همه جنگها را شامل می گردد.

ولی امام محمد باقر (ع) از آن فراتر رفته: از عموم موصول، و اطلاق ماده «غنم» که مطلق بهره است، استفاده کرده و فرموده است:

«فأما الغنائم والفوائد، فهی واجبة علیهم فی کلّ عام. قال الله تعالی: واعلموا انّ ما

غنتم من شیء فانّ لله خمسه وللرسول ولذی القربی»

و نیز امام موسی بن جعفر (ع) فرموده است:

«الخمس فی کلّ ما أفاد النَّاس من قلیل أو کثیر.»<sup>۲</sup>

خمس، در آنچه مردم بهره برند، کم یا زیاد، فریضه است.

مسأله مالیات تأمین کننده بودجه کشور نیز از مسأله انفاق فی سبیل اللّٰه برداشت می شود.

انفاق در راه خدا که در قرآن کریم، دهها بار، بر آن تأکید شده، برخی آن را منسوخ دانسته، گمان برده اند که وجوب انفاق، پیش از تشریح زکات بوده است.

در صورتی که میان فریضه زکات و وجوب انفاق فی سبیل اللّٰه، تنافی وجود ندارد. انفاق فی سبیل اللّٰه، یعنی سرمایه گذاری در راه تثبیت «کلمه اللّٰه» بر روی زمین. در تحکیم پایه های حکومت عدل اسلامی، که همان راه خدایی و فی سبیل اللّٰه است، باید کوشید. دولت عدل الهی باید نیرومند باشد، تا بتواند سایه عدل خود را بر جهانیان بگستراند.

نیرومندی در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی، صنعتی، کشاورزی، علمی، فرهنگی و... که لازمه دولت قدرتمند اسلامی است، نیاز به صرف بودجه متناسب دارد. زیرا هریک از این ابعاد، نیرویی هستند، که همگی بر یک نیرو تکیه دارند، و آن نیروی مال است که «قوام الملک بالمال».

از این رو گفته اند: «نیروی قوامت علوم بر مال»

«المال طاقة یمکن تحویلها الی آی طاقة شئت.»

مال (بودجه) نیرویی است که به هر نیرویی، قابل تبدیل است.

پس انفاق فی سبیل اللّٰه، یعنی تأمین بودجه لازم و متناسب با اداره یک کشور نیرومند، در ابعاد مختلف کشورداری.

البته بذل مال در راه خدا، به منظور تحکیم پایه های حکومت عدل اسلامی، در آن روزگار، بارزترین نمونه آن، تأمین بودجه جنگ با کفار بود که از همه طرف به اسلام و مسلمین حمله ور شده بودند، و در صدد ریشه کن کردن حکومت نوپای عدل الهی بودند، ولی این دلیل بر انحصار نیست، که سبیل اللّٰه را تنها مسأله جنگ بدانیم! سبیل اللّٰه، یعنی راه خدا، که سایه دولت حق است.

برابر این برداشت، در هر زمان و هر مکان، هرگاه تثبیت کلمه عدل الهی، نیاز به بودجه داشته باشد، بر مسلمین است که با جان و دل آن را تأمین کنند.

و این که چند و چون آن، در زبان دلیل، مشخص نشده، بدین جهت است که به



اندازه نیاز و مقدار مصرفی لازم برای دولت بستگی دارد، که دولت مردان شایسته و کارشناسان آزموده، مقدار تعیین آن را به گونه ای که اجحاف نشود و برضعیفان بار سنگین گذارده نشود، مشخص می کنند.

در سوره بقره، پس از دستورهایی: «وقاتلوا فی سبیل اللّٰه الذّٰین یقاتلونکم ... و اقاتلوهم حیث ثقتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم ... و الفتنه اشدّ من القتل ... و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة ... و یكون الدّٰین لله ...» آمده است:

«وانفقوا فی سبیل اللّٰه و لاتلقوا بأیدیکم الی التّٰهلکة ...»  
بقره / ۱۹۰ - ۱۹۵  
زیرا کوتاهی نمودن در این راه، به تباهی کشیدن خویش است.

مسلمانان که هستی آنان به سرنوشت اسلامی بستگی دارد، هر چه بیش تر و بهتر در تثبیت پایه های حکومت عدل اسلامی بکوشند، در بزرگی و سرافرازی خویش کوشیده اند.

و این همان مالیات اسلامی است که قرآن، با عنوان: انفاق فی سبیل اللّٰه، از آن یاد کرده است. دولت حق دارد، به حسب نیاز، بر درآمدها یا وسائل کار و ...، مالیات متناسب مقرر دارد.

امیرالمؤمنین (ع) برابر نیاز آن زمان، بر هر اسب بارکش، در سال یک دینار ویراسب سواری دودینار، فریضه مقرر فرمود.<sup>۳</sup> *محرقات کاتور علوم اسلامی*  
ثقة الاسلام کلینی، در روایت صحیح از دوامام بزرگوار، امام باقر و امام صادق علیهما السّلام، روایت کرده است:

«وضع امیرالمؤمنین (ع) علی الخیل العتاق الرّاعیة، فی کلّ فرس فی کلّ عام دینارین، وجعل علی البراذین دیناراً.»<sup>۴</sup>

برخی گمان کرده اند حکم یادشده، زکات است! حال آن که این حکم تنها جعل مالیات است، زیرا هیچ شباهتی به زکات ندارد و به مالیات شبیه تر است.

و نیز در رابطه با مسائل امامت و کلام، در سوره ملک آیه ۳۰ می خوانیم:  
«قل أریتم ان أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین»

هرگاه آب، که مورد دسترس شماست، فروکش نمود، چه کسی دگر باره آبی گوارا در اختیار شما قرار می دهد؟

این یکی از صدها موردی است که قرآن نعمتهای الهی را گوشزد کرده، مردم را به شکرانه آن دعوت نموده است. از جمله آب که مایه حیات است و افزایش و فروکش آن،

از اختیار بشر بیرون است .

امام محمد باقر(ع) در مقام تأویل و بیان بطن آیه ، می فرماید :

«اذا فقدتم امامکم فلم تروه فماذا تصنعون؟»

هرگاه امام وقت را از دست دادید ، چه می کنید؟ جز آن که خداوند دگر باره امامی به

شما معرفی کند!

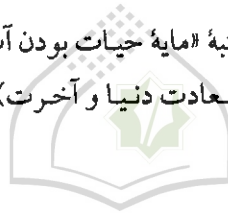
امام هشتم(ع) در این زمینه فرموده است :

«ماؤکم ابوابکم الائمه علیهم السّلام والائمه ابواب اللّٰه . فمن یأتیکم بماء معین ای

یأتیکم بعلم الامام»<sup>۵</sup>

پرواضح است که استعاره آب برای علم ، که مایه حیات معنوی است ، و نیز شخصیت والای امام و رهبر شرعی که مایه سعادت زندگی است ، کاملاً معقول و مقبول عقول می باشد .

پس در این آیه ، جنبه «مایه حیات بودن آب» مورد نظر قرار گرفته ، که قابل انطباق بر مصداق اتم (مایه سعادت دنیا و آخرت) است و امام(ع) از همین جنبه استفاده فرموده است .



تأویل از دیدگاه ابن تیمیه

تأویل ، در گفته ابن تیمیه ، از قبیل معانی نیست ، بلکه حقیقتی است که الفاظ و معانی از آن حکایت دارند .

ابن تیمیه می نویسد :

« اصطلاح تأویل در مقابل تفسیر ، اصطلاحی است که در گفتار متأخرین رایج گشته ، آن را از معانی باطنه دانسته اند ، در مقابل معانی ظاهره که به آن تفسیر گفته اند . »

و می افزاید :

«تأویل در اصلاح سلف ، به دو معنی گفته می شود :

۱ . تفسیر کلام و بیان معنی آن ، چنانکه در تفسیر طبری پیوسته آمده است : (الكلام فی تأویل هذه الآیة) ، یا (اختلف أهل التّأویل فی هذه الآیة) . مقصود وی همان تفسیر آیه است .

۲ . حقیقت مراد و جان کلام می باشد . اگر کلام ، طلب باشد ، تأویل آن ، حقیقت

مطلوب است. و اگر خبر باشد، تأویل آن، همان چیزی است که از آن خبر داده شده است.

تأویل به این معنی (حقیقت خارجی) - که سومین معنی به شمار می رود، با دومین معنی یاد شده، فاصله بسیار دارد؛ زیرا تأویل به آن معانی از قبیل علم و سخن است، مانند تفسیر و شرح و توضیح، و جایگاه تأویل در آن صورت، قلب و زبان است، و دارای وجود ذهنی و لفظی و کتبی است.

ولی تأویل به این معنی، تنها وجود خارجی در گذشته یا در آینده دارد. هرگاه گفته شود: طلعت الشمس، تأویل آن همان طلوع آفتاب است، که در خارج تحقق یافته است.

و این معنی سوم، همان لغت قرآن است که بر آن نازل گردیده است. <sup>۶</sup>

ابن تیمیه در توضیح گفتار خود آورده است:

دانستن تفسیر لفظ و معنی و تصور آن در قلب، غیر از شناخت حقیقت مراد است که وجود خارجی دارد. هر چیزی دارای مراتب چهارگانه وجودی می باشد: وجود ذهنی، وجود لفظی، وجود کتبی و وجود عینی.

هر سخن، لفظی است که دارای معنایی می باشد که در قلب وجود دارد، و به صورت نقش کتابت نیز درمی آید. و هر که کلامی را دریافت کرد، جز لفظ و معنی و نقش چیزی دریافت نکرده است. و آن جدا از حقیقت موجود در خارج است.

مثلاً، اهل کتاب، اوصاف پیغمبر اسلام (ص) را در کتابهای خویش می دانستند، و آن چیزی جز شناخت کلام و معنی و تفسیر آن نبود، ولی تأویل آن، شخص «محمد (ص)» پیغمبر گرامی است.

پس شناخت شخص شخیص وی، شناخت تأویل آن گفته ها و نوشته هاست.

همچنین انسان، مشاعر حج و مراسم آن را می داند. مسجد الحرام، کعبه، منی، عرفات، مزدلفه را شناخت دارد، ولی شناخت حقیقی آن گاه است که از نزدیک آن را مشاهده کند.

نیز در خواب چیزهایی می بیند، تعبیرکننده آن را تعبیر می کند، همه آن رادرك می کند، ولی هنگامی که رؤیای وی تحقق خارجی پیدا کند، این همان تأویل رؤیای وی خواهد بود.

ما اکنون، تأویل گفته ها و وعد و وعیدهای قرآن را می دانیم، ولی نمی دانیم چه

هنگام انجام می شود، چنانکه خداوند فرموده است: «هل ينظرون الا تأويله يوم يأتي تأويله»...<sup>۷</sup>

سید محمد رشیدرضا، این گفتار را نهایت تحقیق دانسته، گمان برده است که بالاتر از آن، تحقیقی نخواهد بود.<sup>۸</sup>

در این گفتار چیزی جز مسأله «مصادیق» که وجود عینی «مفاهیم» است، مطرح نشده است. البته تمامی الفاظ و عبارات و نیز مفاهیم و تصورات، از حقایق عینی حکایت دارند که در اصطلاح به آن «مصدق» می گویند. نیز تمامی مفاهیم، به مصادیق آنها بازگشت دارند؛ زیرا هر حاکی، محکی عنه دارد و از آن حکایت می کند و از آن نشأت گرفته و به آن باز می گردد، ولی متعارف نبوده است که به مصداق، تأویل گفته شود. گرچه، از نظر لغت، مانعی ندارد، زیرا بازگشت الفاظ و معانی به مصادیق خواهد بود، ولی صدق لغوی، با اصطلاح عرفی، آن هم اصطلاح اهل فن خاص (مانند علم تفسیر) تفاوت دارد و نباید با یکدیگر در آمیخته شود. بویژه الفاظ وارده در قرآن و نیز در اصطلاح اهل تفسیر - سلف یا خلف - باید در سایه اصطلاح استعمال کنندگان، معنی و مراد از آن را جست و جو کرد، که شرح آن رفت:

تأویل - در لغت - از ریشه اول به معنای رجوع گرفته شده و معنای بازگردانیدن می دهد.

تأویل در قرآن، به سه معنی استعمال شده است:

۱. توجیه کردن متشابهات.
۲. تعبیر رؤیا.
۳. عاقبت امر.

و در اصطلاح سلف، تأویل در مقابل تنزیل استعمال شده است، که بازگویی همان اصطلاح «ظهر و بطن» می باشد. تنزیل، تفسیر ظاهری کلام است که طبق مقررات کلامی (اصول محاوره) و قرائن و دلائل موجود در حال تکلم، تفسیر و تبیین می گردد. ولی تأویل، معنی گسترده تر و قابل انطباق بر هر زمان و مکان و برداشت کلی کلام می باشد، که به آن «بطن» نیز می گویند.

این است تمامی آنچه از واژه «تأویل» در اصطلاح اهل تفسیر، متعارف بوده و می باشد. و همگی از قبیل مفاهیم بوده است، هرگز متعارف نبوده که مصداق خارجی چیزی را تأویل گویند.

آری (لامشاحه فی الاصطلاح) اگر کسی از خود، اصطلاح تازه ای دارد، با او بحثی نداریم، ولی نباید اصطلاح خویش را بر دیگران به خصوص اهل فن، تحمیل کند، بویژه قرآن کریم، هرگز قابل تحمیل نیست. مثلاً آن جا که می فرماید:

«فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم...»

آیا فتنه جویان به دنبال مصداق خارجی متشابهاتند؟ یا در پی آنند تا متشابهات را طبق خواسته خویش، تفسیر و تأویل نمایند؟! (یعنی: آیه را آن گونه که می خواهند توجیه کرده به آن سو برند)

و نیز خداوند، آیا مصداق متشابه را می داند، یا تفسیر صحیح آن را؟! و آن جا که عزیز مصر درخواست کرد تا خواب او را تعبیر کنند، «افتوننی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون» در جواب او گفتند: «اضغاث احلام وما نحن بتأويل الاحلام بعالمین». سپس یکی از آن دونفر که از زندان نجات یافته بود، گفت:

«انا انبؤکم بتأويله فارسلون» یوسف / ۴۳-۴۵

آیا در این گفت و شنودها، مسأله ای به نام مصداق عینی مطرح بود، یا در پی تعبیر خواب و تفسیر رموز و اشاراتی بودند که در خواب، به عزیز مصر، ارائه شده بود؟! در تمامی مواردی که واژه تأویل، در قرآن آمده است، جز معانی یاد شده چیز دیگری نمی تواند مقصود باشد که با مراجعه به تک تک موارد، این مطلب به خوبی روشن می گردد.

#### نقد علامه بر ابن تیمیه

علامه طباطبائی - قدس سره - با مطرح کردن نظریه ابن تیمیه، برخی از جوانب آن را مناقشه فرموده است، ولی اصل نظریه را پذیرفته است که تأویل حقیقتی است عینی، که منشأ و مستند همه تعالیم والای قرآنی قرار گرفته و چیزی از قبیل الفاظ و معانی نیست، بلکه حقیقت عینی خارجی است.

علامه در این زمینه، راهی جدا از راه ابن تیمیه رفته است؛ راهی عمیق و دقیق و فراتر از سطحی که او در آن سیر می کرده است.

علامه گفتار ابن تیمیه را با عنوان چهارمین وجه در تفسیر تأویل، چنین بیان

می دارد:

«ان التأویل ليس من قبيل المعانى المرادة باللفظ، بل هو امر عينى يعتمد عليه، فان كان طلباً، فتأويله هي المصلحة التي اوجبت انشاء الطلب. وان كان خيراً، فان كان اخباراً عن الماضى، كان تأويله هي نفس الحوادث الواقعة في الظرف الماضى. وان كان اخباراً عن المستقبل أو الحال، فأمّا أن يكون المخبر به ممّا تناله الحواس أو تدركه العقول، كان تأويله أيضاً ما هو في الخارج من القضايا الواقعة أو يكون من الامور الغيبية التي لاتنالها الحواس ولاتدركها العقول، كالامور الرجعة الى احوال القيامة والبعث والنشور... فتأويلها أيضاً نفس حقائقها الخارجية...»<sup>۹</sup>

سپس در صدد مناقشه آن برآمده، چنین می نویسد:

«آنه وان اصاب في بعض كلامه، لكنه أخطأ في بعضه الآخر: أنه اصاب في القول بأن التأويل لا يختص بالمتشابه، بل هو عام لجميع القرآن. وكذا القول بأن التأويل ليس من سنخ المدلول اللفظي، بل هو امر خارجي يتنى عليه الكلام. لكنه أخطأ في عدل كل امر خارجي مرتبط بمضمون الكلام - حتى مصاديق الأخبار الحاكية عن الحوادث الماضية والمستقبل - تأويلاً للكلام...»<sup>۱۰</sup>

آن گاه در صدد تبیین حقیقت تأویل برآمده، چنین افاده می فرماید:

«الحق في تفسير التأويل انه الحقيقة الواقعية التي تستند اليها البيانات القرآنية، من حكم أو موعظة أو حكمة، وأنه موجود لجميع الآيات القرآنية محكمها ومتشابهها. وأنه ليس من قبيل المفاهيم المدلول عليها بالألفاظ، بل هي: من الامور العينية المتعالية من أن يحيط بها شبكات الألفاظ، وأتّما قيدها الله سبحانه بقيد الألفاظ لتقريبها من اذهاننا بعض التقريب، فهي كالمثال تضرب ليقرب بها المقاصد وتوضح، بحسب ما يناسب فهم السامع، كما قال تعالى: «والكتاب المبين. انا جعلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون. وأنه في أم الكتاب لدينا لعلى حكيم» (الزخرف/ ۴-۲)»<sup>۱۱</sup>

پیش تر نیز فرموده است:

«المراد بتأويل الآية ليس مفهوماً من المفاهيم تدل عليه الآية، سواء أكان مخالفاً لظواهرها أم موافقاً، بل هو من قبيل الامور الخارجية. ولا كل امر خارجي حتى يكون المصداق الخارجي للخبر تأويلاً له، بل امر خارجي مخصوص، نسبتبه الى الكلام نسبة الممثل الى المثل والباطن الى الظاهر.»<sup>۱۲</sup>

پیش از آن نیز آورده است:

«تأویل القرآن هو المأخذ الذی يأخذ منه معارفه .»<sup>۱۳</sup>

در این وصف، سه عبارت به کار رفته، حقیقت، واقعیت، عینیت ...

«أنه الحقيقة الواقعية ... من الامور العينية ...»

بنا بر این تأویل، از دیدگاه علامه بزرگوار، دارای حقیقتی است جدا از عالم ذهن، زیرا آنچه در اذهان وجود دارد، مفاهیمی بیش نیستند، و مفاهیم نمی توانند منشأ چیزی قرار گیرند، زیرا خود از حقایق واقعی نشأت گرفته اند و انتزاعاتی از حقایق بیش نیستند. و چون تأویل قرآن، بطن آن را تشکیل می دهد، که بطن منشأ ظاهر است، و آنچه نمود می کند، پرتوی از حقایق نهفته است، لذا بطن و تأویل قرآن، حقیقت قرآن را تشکیل می دهد، که ظواهر الفاظ و عبارات از آن نشأت گرفته است، همانند روح در کالبد انسان. این همه آوازه ها از وی بود.

و سه عبارت فوق، هر یک، قید احترازی است:

آن جا که گفته است: واقعیت، نفی اوهام می کند.

آن جا که گفته است: حقیقت، تا گمان نرود، تنها از امور اعتباری است.

آن جا که گفته است: عینیت، خواسته تا نفی ذهنیت کند، تا گمان نرود که از قبیل

مفاهیم است تا جایگاه آن ذهن باشد!

پس مقصود از عینیت، عینیت مصداقی نیست - که در کلام ابن تیمیه آمده است -

بلکه تنها بیرون از ذهن بودن، مقصود است. لذا در تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء می گوید:

«والتأویل هو المصلحة الواقعية التي ينشأ منها الحكم ثم تترتب على العمل.»<sup>۱۴</sup>

و این نقطه جدایی بین دو نظریه است. ابن تیمیه، عینیت مصداقیه دانسته است و

علامه، عینیت خارج الذهن.

پس تأویل از دیدگاه علامه، واقعیتی است که حقیقت عینی دارد، مقصود از

حقیقت عینی، آن است که یک امر ذهنی نیست، تا از قبیل معانی و مفاهیم باشد، بلکه

حقیقتی است که سر منشأ تمامی احکام و تکالیف و آداب و مواظب قرآن قرار گرفته و

تعالیم و حکمت قرآن، از آن نشأت گرفته است.

علامه در توضیح مطلب فوق، سه نمود، ارائه داده است:

۱. تأویل القرآن، هو المأخذ الذی يأخذ منه معارفه .<sup>۱۵</sup>

تأویل قرآن، حقیقتی است که سر منشأ معارف قرآن گردیده است.

۲. نسبتة الى الكلام، نسبة الممثل الى المثل ...<sup>۱۶</sup>

رابطه تأویل با آن کلام، رابطه مورد مثال، با مثالی است که آورده شده است.  
 ۳. ... والباطن الى الظاهر...<sup>۱۷</sup>  
 همان رابطه ای که میان باطن - حقیقه الشئ - و ظاهر - نقش و کالبد - وجود دارد.  
 اینک شرح این سه فراز، با رعایت عکس ترتیب:

### ۱. نسبة الباطن الى الظاهر

تأویل قرآن، حقیقتی است نهفته، در پس پرده الفاظ و معانی.  
 وجود باطنی، در مقابل وجود ظاهری، اصطلاحی است که نمود وجود حقیقی و ثابت چیزی را در مقابل وجود ظاهری و ناپایدار آن می‌رساند.  
 علامه برای قرآن، وجودی دیگر، جز وجود لفظی و کتبی قائل می‌باشد، که حقیقت واقعی قرآن بدو بسته است، و آن همانند روح در کالبد است. وهم او است که در شب قدر یک جا بر پیغمبر اکرم (ص) نازل گردیده است.

در ذیل آیه (۲: ۱۸۵): «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن ...» می‌نویسد:  
 قرآن، دارای حقیقتی دیگر است، جز آنچه ما درک می‌کنیم، که عاری از تجزیه و تفصیل می‌باشد: «كتاب أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حكيم خبير» هود/ ۲  
 احکام، در این جا، در مقابل تفصیل است. قرآن در اصل، دارای وحدتی کامل بوده، تفصیلی که در آن مشاهده می‌شود، پس از آن عارض آن شده است.  
 در سوره اعراف آیه ۵۲ و سوره یونس آیه ۳۹ نیز بدان اشاره شده که سوره سوره شدن و آیه آیه شدن قرآن و نزول تدریجی آن بدین صورت که دیده می‌شود، امری است عارضی. کتاب، دارای حقیقتی است جدا از تفصیل و اجزاء. و آن حقیقت بلند پایه، در جایگاهی بس محفوظ، از دسترس ناپاکان بدور است.

«بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ»

«فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون»

و این، همان «کتاب مبین» است، که لباس «عربیت» بر آن پوشانده شده است.

«حم. والکتاب المبین. إنا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون. وانه فی امّ الکتاب

لدينا لعلی حکیم» زخرف / ۱-۴

بنا بر این، آراسته شدن قرآن به لباس عربیت و تجزیه و تفصیل در اندام آن، چیزی

است جدا از حقیقت و اصل قرآن، که در جایگاه بلند خود، همچنان استقرار دارد.



در این زمینه می نویسد:

«انّ هناك كتاباً مبيناً، عرض عليه جعله مقرواً عربياً وأنما البس لباس القراءة والعربية، ليعقله الناس . والأ، فأنه - وهو في ام الكتاب - عند الله على لا يصعد اليه العقول، حكيم لا يوجد فيه فصل و فصل ... فالكتاب المبين - في الآية - هو اصل القرآن العربي المبين ... وللقرآن موقع هو في الكتاب المكنون وان التنزيل حصل بعده ... وهو الذي عبّر عنه بأم الكتاب وباللوح المحفوظ ... فالكتاب المبين الذي اصل القرآن، وحكمه الخالي عن التفصيل، امر وراء هذا المنزل وأنما هذا بمنزلة اللباس لذاك ...»

سپس می نویسد:

«انّ هذا المعنى، اعنى: كون القرآن في مرتبة التنزيل بالنسبة الى الكتاب المبين - ونحن نسميه بحقيقة الكتاب - بمنزلة اللباس من المتلبس، وبمنزلة المثل من الحقيقة، وبمنزلة المثل من الغرض المقصود بالكلام.»<sup>۱۸</sup>

## ۲. نسبة الممثل الى المثل

برای روشن شدن تفاوت میان آن حقیقت بلند پایه، و این ظاهر آراسته، کافی است تفاوتی را که میان مثل آورده شده در کلام، و هدف بلندی که مقصود اصلی کلام است، ملاحظه کنید:

در این زمینه می نویسد:

«القرآن، في مرتبة التنزيل، بالنسبة الى الكتاب المبين - الذي هو حقيقة الكتاب - بمنزلة اللباس من المتلبس، وبمنزلة المثل من الحقيقة، وبمنزلة المثل من الغرض المقصود بالكلام ...»<sup>۱۹</sup>

مثل، که در کلام آورده می شود، برای روشن شدن مقصود می باشد، زیرا «المثال يوضح المقال» مثال آوردن، مطلب را بهتر آشکار می سازد. مثال برای تقریب به اذهان است، هر چه مثال دقیق تر باشد، مطلب بهتر روشن می گردد، زیرا شنونده با تصویری که از مثال در ذهن خود می آورد و مقایسه ای که میان آن و مطلب گوینده انجام می دهد، زودتر به مقصود وی پی می برد.

از همین رو قرآن کریم از این شیوه به خوبی استفاده کرده است و برای تقریب مطالب، از مثال آوردن، چه کوچک باشد چه بزرگ، دریغ نورزیده است:

«ان الله لا يستحيى أن يضرب مثلاً بما بعوضة فما فوقها ...» (بقره/ ۲۶) ، «وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون» (حشر/ ۲۱) ، «ويضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون» (ابراهيم/ ۲۵)

مثلاً در سوره عنكبوت آیه ۴۱ آورده است:

«مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتاً وإن أوهن البيوت لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون»

وضع و حال کسانی که خود را وابسته دیگران قرار داده، خدا را منظور نداشته اند، به حالت عنكبوت تشبیه کرده است که به خانه و آشیانه ای پناه می برد که در مقابل تندبادها و گزند حوادث، هرگز مقاومتی ندارد. همین گونه است موقعیت پناه بردگان به غیر خدا، به سست ترین جایگاهها پناه برده اند.

این مثال، به خوبی سست بودن جایگاه چنین افرادی را، روشن می سازد. یا در سوره رعد آیه ۱۴ می خوانیم:

«له دعوة الحق والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشئ الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الكافرين الا في ضلال»

کسانی که روی به سوی غیر خدا آورده اند، به گمان خود پی جوی حقیقت اند، ولی به خواسته خود هرگز دست نمی یابند. زیرا آنان مانند کسی هستند که هر دو دست خود را (هر آنچه در توان دارد) دراز کرده، تا از آب حقیقت جرعه ای به دهان خویش برد، ولی هرگز دستان او به آب نمی رسد ... و همچنان در حسرت و اندوه؛ در التهاب و تشنگی باقی می ماند ... زیرا راه را به گمراهی پیموده، به سر منزل مقصود نمی رسد.

مثال در قرآن فراوان است،<sup>۱۰</sup> که در تثبیت مطالب و آگاهی ذهنها، نقشی فراتر از برهان را ایفاء می کند. و این بهترین شیوه های خطابی کلام است که در قرآن به کار رفته است:

در کلام عرب نیز مثال فراوان است و نقش کاملی را در ایفاء مقصود و روشن شدن ابعاد مسأله عهده دار است.

مثلاً: «في الصيف ضيعت اللبن.»

در اصل، سخن شوهر پیر و ثروتمند زنی می باشد که از وی طلاق گرفته، و به جوان فقیری شوهر کرده است، در زمستان سردی این زوج جوان به مقدار شیری نیازمند

شدند. شوهر به زن گفت: ممکن است از شوهر سابق خود قدری شیر تقاضا کنی. زن، نزد شوهر سابق رفته، درخواست شیر نمود. چون طلاق وی در فصل تابستان همان سال واقع شده بود، به وی گفت:

«فی الصیف ضیعت اللبن.»

در تابستان، شیرمورد درخواست را از دست دادی. این مثل در مورد کسی گفته می‌شود، که در موقع کاری، فرصت مناسب را از دست داده، در غیر موضع، چاره‌اندیشی کند. در این زمینه می‌گوید:

آنچه عبارت این مثل - بالمطابقه - دلالت دارد، گرچه بر مورد، انطباق ندارد، ولی با این حال، حکایتی از آن دارد، زیرا حال و وضع مورد مثال را روشن می‌کند و حالت ناکامی و افسردگی طرف را نمودار می‌سازد. همچنین است امر تأویل، در همه آیات قرآن.

امر و نهی و بیانات قرآنی، هیچ یک بیانگر کامل آن حقیقت نیستند، گرچه آن حقیقت از گوشه و کنار این بیانات جلوه‌گر است و خودنمایی می‌کند.<sup>۲۱</sup>

«فنسبة التأویل الى ذی التأویل نسبة المعنى الى صورته التى يظهر بها، والحقیقة المتمثلة الى مثالها الذى تتمثل به ...»<sup>۲۲</sup>

۳. هو المأخذ الذى يأخذ منه معارفه

تأویل، همان حقیقتی است که تمامی معارف قرآن، از آن سرچشمه گرفته است. علامه طباطبائی می‌نویسد:

هر کس در آیات قرآن تدبّر نماید، به ناچار درمی‌یابد که این قرآن نازل شده تدریجی بر پیغمبر اکرم (ص) بر آن حقیقت تکیه دارد. حقیقتی که فراتر از آن است که اذهان عامیانه آن را درک کند، یا دستهای آلوده - به خواسته‌های نفسانی - آن را لمس نماید. «لا یمسّه الا المطهرون»

«وان تلك الحقیقة انزلت على النبى (ص) انزالاً، فعلمه الله بذلك حقیقة ماعناه بکتابه.»<sup>۲۳</sup>

آن حقیقت، یک جا بر پیغمبر فرود آمد، و آنچه را مقصود غایی و مطلب نهایی قرآن بود، همه را جملگی در آن شب - لیلۃ القدر - به او آموخت. و آن، همان روح شریعت و جان کلام بود، که یک جا بر او فاش ساخت.

### چکیده سخن

تأویل هر آیه، حقیقت خارجی‌ای است، که مدلول آیه به شمار نمی‌رود، گرچه به گونه‌ای از آن حکایت دارد. همان گونه که یک مثال بر مورد خود، دلالت مطابقی ندارد، گرچه حال و وضع آن را آشکار می‌سازد.

«كذلك أمر التأویل، فالحقیقة الخارجیة الّتی توجب تشریع حکم من الاحكام أو بیان معرفة من المعارف الالهیة او وقوع حادثه هی مضمون قصة من القصص القرآنیة، وان لم تكن امرأً بدلّ علیه بالمطابقة نفس الأمر والنهی أو البیان أو الواقعة الكذائیة، إلا ان الحكم أو البیان او الحادثه، لما كان كلّ منها یتشئ منها و یتظهر منها، فهو أثرها الحاکی لها بنحو من الحکایة والاشارة...»<sup>۲۲</sup>

تأویل، آن حقیقت خارجی‌ای است، که موجب گردیده تا حکمی تشریع گردد یا معرفتی بیان شود یا حادثه‌ای بازگو گردد. که آن حقیقت چیزی نیست که بیانهای قرآن، به روشنی بر آن دلالت کند، جز آن که هریک از بیانات قرآن از آن نشأت گرفته و ظهور یافته است و نیز اثری از آن است که به گونه‌ای از آن حکایت دارد و بدان اشارت می‌نماید.

در توضیح مطلب بالا می‌نویسد:

کسی که آب می‌خواهد و دستور «اسقنی» می‌دهد، این دستور از نهاد طبیعت او برخاسته که جویای کمال است. و این حقیقت خارجی (طبیعت جویای کمال) همان است که ایجاب می‌کند تا انسان در حفظ وجود و بقاء خویش بکوشد. و هم او است که ایجاب می‌کند تا به جای آنچه از بدن تحلیل رفته تدارک نماید، غذای مناسب را تقاضا کند، سیراب شدن را درخواست دارد و در نتیجه: دستور فراهم نمودن آشامیدنی را صادر نماید.

«فتأویل قوله: اسقنی، هو ماعلیه الطبیعة الخارجیة الانسانیة، من اقتضاء الكمال، فی وجوده و بقاءه.»<sup>۲۳</sup>

پس تأویل و بازگشت دستور فراهم نمودن آب، به طبیعت کمال جوی انسانی است که این دستور، از آن حقیقت، حکایت دارد و بدان واقعیت اشارت می‌نماید...

توضیحی روشن تر:

در تفسیر سوره کهف، ذیل آیه ۸۲ «ذلک تأویل مالم تسطع علیه صبراً» می‌نویسد: «التأویل فی عرف القرآن، هی: الحقیقة الّتی یتضمنها الشئ و یؤول الیه و یتثنی

علیها. کتاویل الرؤیا، وهو تعبییرها، و تاویل الحکم، وهو: ملاکه... و تاویل الفعل، وهو: مصلحتہ و غایتہ الحقیقیة، و تاویل الواقعة، وهو: علتها الواقعیة و هكذا...»<sup>۲۶</sup>

شاید بهترین توضیح، برای درک مقصود ایشان از «تاویل» همین عبارت باشد...  
... تاویل هر چیزی، مایه و اساس آن چیز است، که از آن برخاسته و بدان بازگشت می‌کند و پایه و هدف آن را تشکیل می‌دهد.

مثلاً: تاویل رؤیا، همان تعبیر آن است که انجام می‌شود.  
و تاویل حکم (احکام شرعیه، تکلیفی و وضعی) همان ملاک و مقتضی تشریح آن حکم است، زیرا احکام شرعیه، تابع مصالح و ملاکات واقعیه هستند، که همان ملاکات، موجب تشریح آن احکام گردیده است، چه وضعی و چه تکلیفی... از این رو گفته‌اند: «الاحکام الشرعیه الّطاف فی الاحکام العقلیة»  
و تاویل فعل (هر عمل و کاری که انجام شده یا می‌شود) مصلحت و هدف آن است، زیرا عاقل، کاری انجام نمی‌دهد، مگر آنکه مصلحت و انگیزه داشته باشد و هدفی را دنبال کند.

و تاویل واقعه (هر حادثه‌ای که پدید شود) علت و سببی دارد که در به وجود آمدن آن دست داشته است و همان علت به وجود آورنده تاویل آن حادثه می‌باشد.  
پس تاویل هر چیزی - در چهارچوب وجودی آن - همان مایه و پایه آن چیز است که هدف وجودی و غایت اصلی آن را تشکیل می‌دهد...

### نقد یک پندار

یکی از اساتید محترم، در رساله‌ای که پیرامون مبانی و روشهای تفسیر نگاشته، نظریه علامه طباطبائی را درباره «تاویل» مطرح کرده و تنها به ترجمه‌واره و اثره به واژه آن قناعت ورزیده است و بدون هیچ گونه تفسیر و توضیحی، به نقد نظریه ابن تیمیه پرداخته، سپس افزوده است:

«جای بسی تعجب است که برخی تاویل از دیدگاه ابن تیمیه را با تاویل از دیدگاه علامه طباطبائی، یکسان دانسته، علامه را مؤید نظریه ابن تیمیه شمرده‌اند.<sup>۲۷</sup>  
و تصور کرده‌اند که تاویل قرآن به معنای وجود عینی حقایق قرآن در «لوح محفوظ» و «کتاب مکنون» و «ام‌الکتاب» امری موهوم و بی‌فایده است.

اما در برابر این گونه افراد باید گفت که تعابیر مذکور در قرآن حاکی از واقعیت‌های عینی است، و تفسیر آنها به «علم الهی» منافاتی با واقعیت‌های عینی این تعبیرها ندارد. و ذکر بی فایده بودن وجود تأویلی قرآن، ناشی از بی توجهی این عده به اصل «علیت» است، و الا در هر موردی می توان، با فرض وجود معلول، خود را از علت مستغنی دانست و ذکر آن را بی فایده شمرد.<sup>۲۸</sup>

این یک پندار نارواست، زیرا نظریه علامه، اصلاح شده نظریه ابن تیمیه است. چنانکه خود علامه تصریح فرموده:

«أنه وان اصاب فی بعض کلامه، لکنه اخطأ فی بعضه الآخر ...»<sup>۲۹</sup>

ایشان عینیت و عمومیت را که در کلام ابن تیمیه آمده است، پذیرفته اند، ولی تاویل دانستن هرامر خارجی را که مرتبط با کلام باشد، خطا گرفته اند و تاویل را، همان ملاکات و مصالح واقعی و علل و اسباب طبیعی دانسته اند.

و آنچه در «التمهید» آورده ایم، اشکالی است بر فرضیه دو وجودی بودن قرآن، که گفته می شود وجود ظاهری و شکلی آن، در الفاظ و عبارات است و وجود تأویلی و حقیقی آن در «لوح محفوظ» و «کتاب مکنون» و «ام الكتاب».

نویسنده محترم، فایده وجود تأویلی قرآن را در پس پرده غیب، در سببیت آن فرض کرده و با مسأله اصل علیت مرتبط ساخته است.

باید گفت: این گونه دفاع را، علامه بزرگوار خود نمی پسندد، زیرا افعال صادره از باری تعالی، معلول اراده حق تعالی است و ملاکات و مصالح واقعی، اسباب داعیه به شمار می روند و تعبیر به علت در این جا کاملاً نارواست.

و همان گونه که نویسنده محترم اشاره فرموده، مقصود از لوح محفوظ و جز آن، علم ازلی حق تعالی می باشد، که هیچ گاه علم، علیت ندارد... علم از صفات ذات است، و اراده از صفات فعل...

افزون بر این، خواهیم گفت که آنچه در لوح محفوظ و کتاب مکنون و ام الكتاب، بدان اشاره شده، همین قرآن است که جایگاه بلندی دارد و پیوسته در علم ازلی الهی، محفوظ و محروس بودن آن رقم یافته است: «أنا نحن نزلنا الذكر وأنا له لحافظون». و آنه فی ام الكتاب لدينا لعلي حكيم ...»

تصور آن که قرآنی دیگر، که به منزله روح این قرآن است، در آن جایگاه مصون مانده است... تنها تصویری بیش نیست.

## آیات شامل واژه تأویل

علامه درباره موارد و استعمال لفظ تأویل در قرآن، که (۱۷ بار در ۱۵ آیه و در ۷ سوره) <sup>۳۰</sup> آمده است، می نویسد:

«ولم يستعمل القرآن لفظ التأویل فی الموارد الّتی استعملها، الا فی هذا المعنی.» <sup>۳۱</sup>

تأویل در همه موارد در همین معنی که یادآور شدیم استعمال شده است. اینک شرح برخی از آیاتی که لفظ تأویل در آنها به کار رفته است، از دیدگاه علامه آورده می شود:

۱. درباره آیه ۳۵ سوره اعراف:

«ولقد جئناهم بكتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لّقوم یؤمنون. هل ینظرون الا تأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق»  
می نویسد:

ضمیر در «یوم یأتی تأویله» به تمامی کتاب برمی گردد، زیرا «تأویل» در اصطلاح قرآن، همان حقیقتی است که بر آن تکیه کرده است، خواه حکم باشد یا خبر یا هر چیز دیگری، همان گونه که ظاهر بر باطن و مثال بر ممثّل تکیه دارد.

و معنی «هل ینظرون الا تأویله» آن است که: انتظار چه می کشند، جز حقیقتی را که مایه وانگیزه قرآن قرار گرفته بوده و اکنون با چشم خود به روشنی آن را می بینند... <sup>۳۲</sup>

۲. آیه ۳۹ سوره یونس:

«بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله»

آنان تکذیب نمودند چیزی را که نتوانسته بودند فراگیرند. پس نادانی آنان انگیزه تکذیبشان گردید، زیرا پیش از آن بود که تأویل آن را دریابند و حقیقت آشکار آن را در روز قیامت، به ناچار خواهند دید، روزی که پرده ها به کنار می رود و سراسر حقایق بر ملا خواهد گردید.

علامه ذیل این آیه می نویسد:

«فحملهم الجهل علی التکذیب بها، ولما یأتهم الیوم الذی ینظرون لهم فیه تأویلهما و حقیقة امرها، ظهوراً یضطرهم علی الاتیان والتصدیق بها. وهو یوم القیامة الذی یکشف لهم فیه الغطاء عن وجه الحقایق بواقعيتها.» <sup>۳۳</sup>

«لقد كنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک عطاءک فبصرک الیوم حدید» (ق / ۲۲)

البته مقصود از مشاهده، در این دو آیه (اعراف ۳۵ و یونس ۳۹) لمس حقیقتی است

که پیش‌تر انکار کرده بودند. علامه می‌افزاید:

«وبالجملة كل ما يظهر حقيقته يوم القيامة من انباء النبوة واخبارها.»<sup>۳۴</sup>

(هرآنچه در دعوت انبیاء یادآور شده بود. در آن روز به حقیقت آن پی می‌برند).

و این دریافتهای حقایق در آن روز، با دریافتهای این جهان تفاوت دارد:

علامه می‌نویسد:

«فان امثال قوله تعالى: «لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد»، تدل على ان مشاهدة وقوع ما اخبر به الكتاب و انبا به الأنبياء، يوم القيامة، من غير سنخ المشاهدة الحسية التي نعهدنا في الدنيا. كما ان نفس وقوعها والنظام الحاكم فيها غير ما نألفه في نشأتنا هذه.»<sup>۳۵</sup>

پرده برگرفتن از چشمها در آن روز و تیزبین شدن در آن هنگام، می‌رساند که دیدن اموری که شرایع الهی و پیامبران، از آن خبر داده‌اند، به گونه دیگری جز مشاهده حسی است که با آن خو گرفته‌ایم، همچنان که انجامیدن خبرها و تحقق یافتن آنها، و نظام حاکم در آن روز، جز آن چیزی است که در این نشأه با آن آشنا هستیم.

خلاصه آن که مقصود دریافت حقایق در آن روز به گونه دیگر است، و از سنخ

دریافتهای این نشأه نمی‌باشد.

۳. ذیل آیه ۳۵ سوره اسراء: «و اوفوا الكيل اذا كلتم و زنوا بالقسطاس المستقيم. ذلك خير و احسن تأويلاً»

«و اوفوا الكيل اذا كلتم و زنوا بالقسطاس المستقيم. ذلك خير و احسن تأويلاً»

می‌نویسد:

ظاهر آیه آن است که: تأویل یک امر خارجی و اثر عینی است، که بر فعل خارجی آنان مترتب می‌گردد. زیرا تأویل امری خارجی است که مآل و مرجع یک امر خارجی دیگر قرار می‌گیرد و این سخن در تفسیر آیه پذیرفته نیست.

تأویل ایفاء کیل و اقامه وزن، همانا مصلحتی است که بر این دو مترتب می‌شود، و آن استقامت امر جامعه است، زیرا مصالح واقعی مترتب بر احکام تکلیفی، از امور عینی نیستند.<sup>۳۶</sup>

ولی در ذیل آیه - در جای خود - آن را پذیرفته‌اند.<sup>۳۷</sup>

۴. درباره آیه ۷۸ سوره كهف:

«سأنيوك بتأويل مالم تستطع عليه صبراً»

می‌نویسد:



«مقصود از تأویل در این آیه، صورت دیگری است غیر از آن صورت که موسی، از کارهای انجام شده، دریافت کرده بود.

موسی، از «خرق سفینه»، «أخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شيئا أمراً / ۷۱» چنین دریافت کرده بود.

آیا در کشتی رخنه ایجاد کردی، تا سرنشینان آن را غرق دریا سازی؟ کاری بس نکوهیده انجام داده ای!

ولی خضر، صورت دیگر آن را نشان داد:

«أما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فأردت أن أعيبها وكان من ورائهم ملك يأخذ كل سفينة غصباً»

کشتی از بینوایانی بود که در دریا مشغول کار بودند، خواستم آن را معیوب سازم، تا پادشاه ستمکاری که به دنبال آنان بود، و هر کشتی سالم را غاصبانه در اختیار خود قرار می داد، از آن صرف نظر کند.

پس خدمتی بود که نسبت به آنان انجام دادم، قصد زیان رساندن در کار نبود.

موسی(ع)، درباره کشتن پسر، چنین دریافت کرده بود:

«أقتلت نفساً زكيةً بغير نفس لقد جئت شيئا نكراً»

طفل بی گناهی را کشتی. کاری بس ناگوار انجام دادی.

خضر، صورت دیگر کار را به وی ارائه می دهد:

«وأما الغلام فكان ابواه مؤمنين فخشينا أن يرهقهما طغياناً و كفرًا فأردنا أن يبدلهما ربهما خيراً منه زكاةً و اقرب رحماً»

کهف / ۸۰-۸۱

طفل، موجودی ناخار بود، در بزرگی امکان داشت پدر و مادر خویش را به ستوه آورد و به تباهی بکشاند. خواستیم تا خداوند بهتر از آن و مهربان تر از آن را به آنان عطا فرماید.

همچنین موسی(ع) درباره برپاداشتن دیوار چنین تصور می کرد:

کلهف / ۷۷

«لوشئت لاتخذت عليه اجرأ»

در مقابل پذیرایی نکردن اهل آبادی، بهتر بود برای برپاداشتن دیوار، مزدی دریافت کنی! وگرنه، به کاری سفیهانه می ماند!

خضر، وجه آن را بیان داشت:

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» كهف / ۸۲  
 در زیر دیوار گنجی نهفته بود که از آن دو یتیم بود و پدر نیکوکاری داشتند، پروردگارت خواست تا آن گنج محفوظ بماند و به دست آن دو یتیم بیرون آورده شود.

علامه در پایان می نویسد:

«پس آنچه مقصود از تأویل، در این آیات می باشد، بازگشت هر چیزی به صورت واقعی و عنوان اصلی خویش است، مانند برگشت زدن به تأدیب، و رگ زدن به درمان ...»<sup>۳۸</sup>

جالب توجه آن که استاد و راهنمای موسی، در مقام توجیه کارهای انجام شده، از خود شروع کرده و به خدا منتهی گردیده است:

۱. نخست درباره خرق سفینه گوید:

«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»

خواستم! تا آن را آسیب رسانم تا از گزند طاغوت در امان باشد.

۲. سپس درباره قتل پسر گوید:

«فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا...»

«فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبَّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ...»

بیم آن داشتیم که بر پدر و مادر چیره گردد...

خواستیم تا خداوند، بهتر از آن را، به آنان عطا فرماید...

او در این جا تنها از خود سخن نگفته، با عنوان جمع سخن رانده است.

۳. در پایان، تنها از خدا گزارش کرده، درباره دیوار چنین گوید:

«فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ...»

و از خود سلب مسؤولیت می کند و می گوید:

«وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي...»

از پیش خود نکرده ام...

او با این تغییر روش در گفتار، خواسته تا موسی را، بر چگونگی رازهای جهان، آگاه سازد و اشارتی باشد به مصلحت‌های حاکم بر نظام آفرینش، که همگی بر وفق خواست و اراده پروردگار صورت می گیرد.

واین همان سنّت الهی است که در نظام خلقت جریان دارد. «ولن تجد لسنة الله تبديلاً» (فتح/ ۲۳)

۵. سوره یوسف آیه ۱۰۰:

«ورفع ابويه على العرش و خروا له سجداً وقال يا ابت هذا تاويل رؤياي من قبل قد جعلها ربي حقاً»

علامه در ذیل این آیه می نویسد:

«گرچه تاویل در این آیه به معنای رجوع است، ولی از قبیل رجوع مثال به ممثل که از آن انتزاع شده، می باشد.

وهمچنین است تاویل درباره خواب عزیز و نیز دو زندانی همراه یوسف و دیگر آیات این سوره، تاویل در تمامی این موارد، همان است که در خواب، صورتی از واقعیت به او ارائه می شود، که حکم مثال را دارد، و از حقیقتی پنهان در زیر این صورت پیدا حکایت دارد.<sup>۳۹</sup>

علامه در پایان نتیجه گرفته، می نویسد:

«اولاً، تاویل به این معنی، تنها در آیات مشابه نیست و همه قرآن را شامل است. ثانیاً، تاویل، از قبیل مفاهیم (معانی ذهنیه) نیست، تا مدلول الفاظ و عبارات بوده باشد، بلکه از قبیل امور خارجی است که عینیت دارد.<sup>۴۰</sup> البته مقصود از عینیت، مصداق خارجی نیست، بلکه واقعیتی است که هدف از کلام را تشکیل می دهد، که تحقق عینی دارد و اعتبار محض یا وهم تنها نیست.

### تاویل از دیدگاه دیگر مفسران

از دیدگاه سایر مفسرین، تاویل تشابهات، همان معنای توجیه کردن را می دهد؛ یعنی گرداندن گفتار یا رفتار متشابه، به آن سوی دیگر که وجه حقیقی و اصلی آن قرار دارد. که بدین وسیله، دفع شبهه می گردد.

درمقابل تفسیر، که تنها پرده ابهام را از چهره کلام برمی دارد، تا وجه (صورت) معنی که پوشیده بود، هویدا گردد و ظهور یابد.

دومین معنی تاویل، درمقابل تنزیل قرار دارد، که در اصطلاح به آن «بطن» در مقابله «ظهر» گفته می شود.

تاویل به این معنی، برای تمامی آیات قرآن وجود دارد و آن همان برداشتهای کلی

و همه جانبه است که از موارد ویژه استفاده می‌شود. و همین برداشت‌های کلی است که قرآن را برای همیشه زنده و جاوید نگاه داشته است.

سومین معنی، تعبیر رؤیا است، که در سوره یوسف بارها در این معنی به کار رفته است. این معانی سه گانه تأویل را همان گونه که پیش تر گذشت، علامه، تمامی آنها را در معنی برگزیده خود، مندرج می‌داند.

اکنون چرا دیدگاه علامه مورد قبول دیگران (مشهور) نیست؟

برخی گفته‌اند: تأویل، آن گونه که علامه تفسیر کرده است، تأویلی در مصطلح اهل تفسیر است، زیرا تأویل متشابهات - در اصطلاح - نوعی تفسیر است که علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می‌کند.

و قرآن مجید نیز، معنایی جز این، قصد نکرده است؛ زیرا اهل زیغ به دنبال آیات متشابه هستند، تا آن را طبق خواسته خود، تأویل برند، یعنی تفسیر کنند.

آیا جز این معنی، معنای دیگری برای آیه هست؟!

آیا می‌توان، تأویل در این آیه را یک حقیقت عینی خارجی دانست؟!

آیا اهل زیغ به دنبال آن حقیقت واقعی هستند؟!

همچنین تأویل به معنای بطن قرآن، آیا چیزی جز معنای گسترده تر و فراتر از مورد نزول آیه است؟!

ظاهر آیه، چون ناظر به مورد نزول است، جنبه خصوصی دارد، ولی با الغاء خصوصیات، معنایی گسترده تر و قابل انطباق بر موارد همانند، پیدا می‌کند که این الغاء خصوصیات همان ارجاع دادن کلام است به مفهوم عام و همگانی که مقصود اصلی کلام است، و همچنین ضامن بقاء و تداوم قرآن نیز می‌باشد.

کوتاه سخن آن که نه تأویل متشابه، و نه تأویل به معنای بطن آیه، هیچ یک از محدوده تفسیر (نوعی تفسیر) بیرون نیستند و نمی‌توان آن را به معنای حقیقت عینی یا واقعیت خارجی پذیرفت و هرگونه تأویلی، اگر مستند به دلیل نباشد، قابل قبول نیست.

### بررسی آیات

آیاتی که ضمن مقال، مورد استناد علامه قرار گرفته است، هریک معنی و تفسیری - از نظر مشهور - دارد، جدا از آنچه علامه تفسیر نموده است:

لفظ تأویل، در قرآن، ۱۷ بار، در ۱۶ آیه، در ۷ سوره به کار رفته است.

علامه فرموده است، در تمامی این موارد، مقصود حقیقت عینی خارجی است. «أنه ليس من قبيل المفاهيم المدلول بالألفاظ، بل هي من الأمور العينية المتعالية من أن يحيط بها شبكات الألفاظ ... لم يستعمل القرآن لفظ التأويل في الموارد التي استعملها الا في هذا المعنى ...»<sup>۲۱</sup>

ولی آیا واقعیت چنین است؟

با بررسی یک به یک آیات، پاسخ این سؤال روشن می گردد:

### \* سوره یوسف

در این سوره ۸ بار، لفظ تأویل به کار رفته، لذا اولویت تقدم را برده است. - آیه ۶:

«وكذلك يجتبيك ربك ويعلمك من تأويل الأحاديث»

در این آیه، مسأله تعلیم و تعلم که از سنخ آموختن است مطرح شده، از این رو تأویل از امور آموختنی است.

مقصود از «تأویل الأحادیث» همان اصطلاح «فقه الحدیث» است، که دریافت کنه مطلب و رسیدن به حقیقت مراد است.

شیخ ابو جعفر طوسی می گوید: «تأویل الحدیث: فقه الذی هو حکمه، لآته اظهار ما يؤول اليه أمره مما يعتمد عليه و فائدته.»<sup>۲۲</sup>

تأویل الحدیث، همان فقه الحدیث است، یعنی حکم وارد در آن را به دست آوردن؛ زیرا در این استنباط، آنچه مقصود نهایی بوده آشکار می گردد که هدف و فایده حدیث همان بوده است.

بنا بر این معنی آیه چنین خواهد بود:

خداوند، تو را برمی گزیند و توانایی می دهد، تا معانی گفتارها را به خوبی درک کنی. کنایه از فهم صحیح است تا در استنباط معانی اشتباه نرود که تعبیر رؤیا قسمتی از آن به شمار می آید.

علامه می نویسد:

«رؤیا از مقوله حدیث نفس است که در خواب مجسم گردد، همان گونه که حدیث

نفس در گفتار منعکس می گردد.»<sup>۲۳</sup>

- آیه ۲۱:

«وَكذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»

تفسیر آیه، همانند تفسیر آیه شش است.

- آیه ۳۶ و ۳۷:

دو زندانی همراه یوسف، تعبیر خواب خود را از وی خواسته، گفتند:

«نَبْشَأُ بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

یوسف در پاسخ آنها گفت:

«لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»

در این دو آیه، درخواست و اجابت، بر مسأله تأویل رؤیا است. آن دو، تعبیر خواب

خود را خواسته، و یوسف وعده اجابت می دهد. تعبیر خواب، چیزی جز تفسیر و حلّ

رموز وارده در رؤیا نیست، لذا تقاضای خود را با عنوان «نَبْشَأُ ...» مطرح کرده اند و

یوسف نیز وعده خود را با همان عنوان «نَبَأُكُمَا ...» ارائه کرده و نیز افزوده است:

«ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي».

نبا، خبر است. اخبار به تأویل، گزارش تأویل است، آن گونه که خدا به وی

آموخته است. تمامی این مراتب، از مقوله علم و آگاهی حکایت دارد.

- آیه ۴۴ و ۴۵: «رَحْمَتُ رَبِّي كَأَمْتٍ مُّوْتِرَةٍ عَلِيمَةٍ»

عزیز مصر درخواست کرد تا کسانی، خواب او را تعبیر کنند.

«يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ»

در جواب او گفتند:

«أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»

خواب تو خیالات نفسانی است، تعبیری برای آن یاد نداریم.

یکی از دو زندانی که نجات یافته بود، گفت:

«أَنَا نَبُؤُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَارْسَلُونِ . يُوسُفَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا ...»

تعبیر این خواب را، من می توانم برای شما فراهم سازم. مرا بفرستید نزد کسی که

می دانم تعبیر آن را می داند. آن گاه به حضور یوسف شتافته، از وی درخواست کرد تا

گزارش تأویل - تعبیر خواب - را بیان دارد...

در این دو آیه، مانند دو آیه قبل، تأویل رؤیا، چیزی جز گزارشی از تعبیر خواب

نیست.

آیه ۱۰۰:

هنگامی که برادران یوسف، درمقابل وی سر تعظیم فرود آوردند، یوسف به پدر خویش گفت:

«يا أبت هذا تأويل رؤيائى من قبل قد جعلها ربى حقاً ...»

شیخ ابوجعفر طوسی، در تفسیر این آیه می نویسد:

«هذا تفسیر رؤیای من قبل و ما تقول الیه، وهو ما ذكره فى أوّل السورة: انّی رأیت

أحد عشر كوكباً ...»<sup>۲۴</sup>

ابوعلی طبرسی گوید:

«هذا تفسیر رؤیای او تصدیق رؤیای الّتی رأيتها.»<sup>۲۵</sup>

آنچه امروز می بینم، تحقق آن چیزی است که در آن روز در خواب دیدم.

آیه ۱۰۱:

«ربّ قد آتینى من الملك و علمتنى من تأويل الأحاديث»

این آیه نیز همانند آیه شماره ۶ و ۲۱ است.

نتیجه آن که موارد هشت گانه ای که لفظ تاویل، در این سوره به کار رفته است، هیچ یک به معنای حقیقت عینی خارجی نمی تواند باشد، بلکه همگی از قبیل مفاهیم و از مقوله معانی هستند.

آری در آیه شماره ۳۷: «لا یأتیکما طعام ترزقانه الاّ نبأ تکما بتأویله قبل أن یأتیکما ...»

علامه ترجیح می دهد که ضمیر «تأویله» به «طعام» باز گردد.

یعنی شما را به حقیقت این طعام و آنچه بدان بازگشت می کند، آگاه سازم تا نشانه ای بر گفته هایم درباره توحید باشد؛ نظیر گفته عیسی مسیح (ع):

«وأنبؤکم بما تأکلون وما تدّخرون فى بیوتکم انّ فى ذلک لآیة لکم ان کتم مؤمنین»

آل عمران / ۴۹

علامه در باره این آیه فرموده است:

«بازگشتن ضمیر به آنچه در خواب دیده اند، بعید می نماید و برخلاف سیاق لفظی

کلام است.»<sup>۲۶</sup>

همچنین در آیات وارده در سوره یوسف، که تاویل به معنای تعبیر رؤیا به کار رفته،

تمامی آنها را به معنای ارجاع به اصل و حقیقت عینی که صورتهای ارائه شده در خواب،

اشارتی به آنها است، گرفته است؛ بویژه این سخن یوسف را: «هذا تأویل رؤیای من

قبل ... »

علامه می نویسد :

«فرجوع ما رآه من الرؤيا الى سجود ابويه واخوته له ، وان كان رجوعاً ، لكنّه من قبيل رجوع المثل الى الممثل ... وكذا سائر الموارد ... فقد استعمل التأويل في جميع هذه الموارد ، فيما يرجع اليه الرؤيا من الحوادث . وهو الذي كان يراه النَّائم فيما يناسبه من الصّورة والمثال»<sup>۲۷</sup>

ولی ، خبر دادن و آموزش تأویل (به معنای تعبیر رؤیا) چیزی جدا از مشاهده و لمس حقایق عینی است!

\* سوره آل عمران آیه ۷

«فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم»  
پیش از این گفته شد : کج دلان ، در پی آیات متشابه اند ، تا آن را طبق خواسته خود تفسیر و معنی کنند و در پی حقیقت نهفته در پس پرده ظاهر نیستند .  
و نیز تأویلی را که خداوند می داند ، از مقوله دانستنیها است ، نه از حقایق عینی خارجی ...

\* سوره نساء آیه ۵۹

«يا أيها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الأمر منكم فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير وأحسن تأويلاً»  
شیخ ابو جعفر طوسی از قتاده و سدّی و ابن زید در توضیح احسن تأویلاً ، نقل کرده است : «احمد عاقبة» و از مجاهد : «احسن جزاء»<sup>۲۸</sup>

پرواضح است که در فرمانبرداری از خدا و رسول و رهبران شایسته و رجوع نمودن به آنان در موارد اختلاف ، بهترین حسن عاقبت و نیک فرجامی فراهم است .  
ولی علامه ، تأویل در این آیه را به معنای : مصالح واقعی دانسته است .<sup>۲۹</sup>  
برخی نیز تأویل را در این آیه ، به معنای تفسیر و تبیین گرفته اند :

اینان ، در قرآن با مسائلی برخورد کرده ، آن را نفهمیده و مورد انکار و تکذیب قرار داده اند . در صورتی که می بایست به پیامبر (ص) رجوع کرده و تفسیر و تبیین آن را از وی



بخواهند. از این رو در تکذیب آنچه درك نکرده اند، شتاب ورزیده اند، زیرا هنوز تفسیر و تبیین آن از جانب پیامبر(ص) به آنان نرسیده است.

یعنی اگر درنگ می کردند، تا تفسیر آن را پیامبر(ص) برایشان بازگو کند، شاید دچار این نگرانی و انکار بی جا نمی گردیدند.

طبرسی، در این زمینه از امام جعفر صادق(ع) روایت می کند:  
 «ان الله خص هذه الامة بأيتين من كتابه: أن لا يقولوا إلا ما يعلمون. وأن لا يردوا ما لا يعلمون.»

ثم قرأ: «الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب أن لا يقولوا على الله إلا الحق» (اعراف / ۱۶۹) و قرأ: «بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما يأتيهم تأويله ...» (يونس / ۳۹)  
 طبرسی گوید:

از همین جااست که مولی امیر المؤمنین(ع) فرموده است: «الناس اعداء ما جهلوا» و نیز این سخن ایشان «قيمة كل امرء ما يحسنه» به آیه: «فأعرض عمن تولى عن ذكرنا ولم يرد إلا الحياة الدنيا ذلك مبلغهم من العلم» (نجم / ۲۹) نظر دارد.

#### \* سوره اعراف آیه ۵۴-۵۳

«ولقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمة لقوم يؤمنون. هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسلنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا أو نرد فنعمل غير الذي كنا نعمل قد خسروا أنفسهم و ضلّ عنهم ما كانوا يفترون»

شیخ ابو جعفر طوسی درباره این آیه می نویسد:

«قوله: «هل ينظرون» معناه: هل ينتظرون. والتأويل، معناه: ما يؤول إليه حال الشيء وقيل: عاقبته من الجزاء به. وقال ابو علي الجبائي: تأويله، ما وعدوا به من البعث والتشور والحساب والعقاب.»<sup>۵۰</sup>

علامه می نویسد:

«كل ما يظهر حقيقته يوم القيامة من انباء النبوة و اخبارها ...»<sup>۵۱</sup>

بنا بر این، ترجمه آیه چنین می شود:

اینان انتظار چه می کشند؟ جز آن که ببینند، عاقبت و سرانجام قرآن و آنچه به آنان گفته شده است (از قبیل وعد و وعید و حساب و پاداش و کیفر اعمال ...) به کجا منتهی

می گردد؟ آن روز فرا خواهد رسید و آنچه را به دست فراموشی سپرده بودند، با چشم باز خواهند دید و به آن خواهند رسید.

طبرسی - در تفسیر یوم یأتی تأویل - گوید:

«ای یوم یأتی عاقبة ما وعدوا به.»<sup>۵۲</sup>

\* سوره یونس آیه ۳۹

«بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله كذلك كذب الذين من قبلهم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين»

اینان، چون پیام قرآن را به درستی دریافت نکرده بودند، یعنی آن را به طور کامل درک ننموده بودند، از این جهت آن را همانند پیشینیان خود، مورد تکذیب قرار دادند، ولی آنچه را که به آن نرسیده اند، خواهند رسید.

شیخ ابوجعفر طوسی می نویسد:

«قوله: ولما يأتهم تأويله، معناه: ما يؤول أمره اليه وهو عاقبته. ومعناه: متأوله من

الثواب والعقاب.»<sup>۵۳</sup>

پس آمدن تأویل، کنایه از رسیدن هنگامی است که عاقبت آنچه را که باور نداشته اند، ببینند. لذا مقصود از تأویل که مصدر است، متأول - اسم مفعول آن - می باشد؛ یعنی: آنچه بدان بازگشت می شود که همان ثواب و عقاب مترتب بر تکالیف وارده در شریعت است.

شیخ طبرسی می نویسد:

«ای لم يأتهم بعد حقيقة ما وعد في الكتاب مما يؤول اليه امرهم من العقوبة.»<sup>۵۴</sup>

«ولتعرفتهم في لحن القول» (محمد / ۳۰)

ولی علامه در تفسیر سوره یونس، تأویل در این آیه را از قبیل معانی ندانسته و

می نویسد:

«المراد بالتأويل في عرف القرآن، هو الحقيقة التي يعتمد عليها معنى من المعاني،

من حكم أو معرفة أو قصة أو غير ذلك، من الحقائق الواقعية، من غير أن يكون من

قبيل المعنى ...»<sup>۵۵</sup>

\* سوره اسراء آیه ۳۵

«واوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و أحسن تأویلاً»

در این آیه پر روشن است که مقصود از تأویل، عاقبت کار است.

علامه - خود - در این باره می فرماید:

«وکونهما (وفاء الکیل و استقامة الوزن) أحسن تأویلاً، لما فیهما من رعاية الرشد

والاستقامة فی تقدیر معایش الناس ...»<sup>۵۶</sup>

زیرا در داد و ستد، اگر عدالت رعایت گردد، زندگی رشد بهتری پیدا می کند و

هرکس به اندازه حق خویش بهره مند می گردد.

\* سوره کهف آیه ۷۸ و ۸۲

«سأنبؤک بتأویل مالم تستطع علیه صبراً ...»

«ذلک تأویل مالم تستطع علیه صبراً ...»

آن گاه که موسی، بر کارهای خضر خرده گرفت، خضر بدو گفت:

«اکنون تو را بر آنچه نتوانستی شکبیا باشی، آگاه می سازم ...»

سپس در پایان گفتار خود گفت:

«این بود، تفسیر و توضیح آنچه نتوانستی بر آن شکبیا باشی ...»

پس تأویل در این دو آیه، چیزی از قبیل آگاهی و تفسیر و توضیح است؛ زیرا عبارت

«نبأ» را به کار برده، سپس به گفته های خود، اشاره کرده و آن را تأویل دانسته است.

آیاتی در زمینه دو وجودی بودن قرآن

علامه - چنانچه اشارت رفت - قرآن را دارای دو وجود ظاهری و حقیقی می داند که

در پس پرده الفاظ و معانی، حقیقتی والاتر نهفته است و در جایگاه بلند خود از هر گونه

تجزیه و تفصیل عاری است. محکم و استوار بوده، سپس در قالب الفاظ و عبارات، آیه

آیه و سوره سوره جلوه گر شده است.

«... والکتاب المبین. انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون. وانه فی امّ الکتاب لدینا

زخرف / ۲-۴

لعلی حکیم»

واژه مبین به معنای آشکار است که اشاره به شفافیت آن حقیقت بسیط دارد که در

«امّ الکتاب» (نهاد اصلی خویش) بلند مرتبه و استوار است. سپس لباس عربیت بر تن

آراسته، و از جایگاه خود فرود آمده است، تا با مردم در گفت و گو نشیند تا آن را درک کنند.

«... بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ» بروج / ۲۱-۲۲

بل هو: او قرآنی است - اشاره به حقیقت و اصل قرآن - ارجمند که در لوح محفوظ جای دارد...

«... انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون. لایمسّه الا المطهرون» واقعه / ۸۰  
انه - اشاره به همان حقیقت والا - در جایگاهی قرار دارد، که در آن بر روی بیگانگان بسته است. جز پاکان، به آن دسترسی ندارند.

«... کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» هود / ۲  
... کتابی است که از حالت احکام (بسیط و سربسته) به حالت تفصیل (دارای جزء و ترکیب) گراییده است.<sup>۵۷</sup>

### امّ الكتاب

امّ الكتاب، در عرف قرآن، همان لوح محفوظ است که عبارت از علم ازلی الهی می باشد. شیخ الطائفه در تفسیر سورة زخرف می نویسد:

«واته، یعنی القرآن، فی امّ الكتاب لدینا، یعنی اللوح المحفوظ الذی کتب الله فیہ ما یكون الی یوم القیامة ...»<sup>۵۸</sup>

طبرسی، افزوده است:

«والقرآن ثبت عند الله فی اللوح المحفوظ، كما قال: بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ...»<sup>۵۹</sup>

ابوالفتح رازی نیز امّ الكتاب را، لوح محفوظ دانسته است.<sup>۶۰</sup>  
فخر رازی می افزاید:

«بنابراین، اوصافی که در این آیه آمده، همگی اوصاف لوح محفوظ شمرده می شود.

اولین صفت، امّ الكتاب است؛ زیرا «امّ» در لغت به معنی اصل و اساس هر چیز است. پس قرآن در آن جا ثبت و ضبط گردیده است.

دومین صفت، لدینا (نزد ما) که این قرب مکانی، جنبه تشریفی دارد.

سومین صفت، علیاً (بلند مرتبه) بالاتر از آن است که گزند آفات بدو برسد.

چهارمین صفت، حکیماً (استوار) با بیانی بسیار رسا و محتوایی بس متین. «  
آن گاه می نویسد:

«برخی این صفات را صفات قرآن گرفته اند...»<sup>۶۱</sup>

علامه طباطبایی در ذیل آیه «یَمحو اللّٰهُ ما یشاء و یشبث و عنده امّ الکتاب» (رعد / ۳۹)  
حدیثی از امام صادق (ع) آورده، می نویسد:  
«انّ اللّٰه یقدّم ما یشاء و یؤخّر ما یشاء و یمحو ما یشاء و یشبث ما یشاء، و عنده  
امّ الکتاب ... قال: کل امر یریده اللّٰه، فهو فی علمه قبل ان یرضه. و لیس یدوله الا  
و قد کان فی علمه، انّ اللّٰه لا یدوله من جهل ...»<sup>۶۲</sup>

### لوح محفوظ

شیخ مفید گوید:

«اللوح کتاب اللّٰه تعالی، کتب فیہ ما یكون الی یوم القیامة...»<sup>۶۳</sup>

لوح کتاب خداوندی است که هر آنچه باید شود، در آن نبشته است.  
در سوره «ق» آیه ۴ می خوانیم:

«قد علمنا ما تنقص الأرض منهم و عندنا کتاب حفیظ»

فخر رازی، در ذیل آیه: «ألم تعلم أنّ اللّٰه یعلم ما فی السّماء و الأرض إنّ ذلک فی  
کتاب إنّ ذلک علی اللّٰه یسیر» (حج / ۷۰) از ابو مسلم اصفهانی آورده است:

«ان معنی الکتاب، الحفظ و الضبط و الشّدّد. یقال: کتبت المزیادة اذا خرزتها فحفظت  
بذلک ما فیها. و معنی الکتاب بین النّاس: حفظ ما یتعاملون به. فالمراد من قوله:  
«انّ ذلک فی کتاب» أنّه محفوظ عنده...»<sup>۶۴</sup>

وی در تفسیر سوره ق آیه ۴ می نویسد:

«معنی قوله تعالی: «و عندنا کتاب حفیظ» هو أنّه تعالی عالم بتفصیل الأشياء...»

سپس می افزاید:

«این یک گونه تشبیه است، زیرا این عبارت را کسی می گوید که به آنچه در کتابی  
آمده است، به تفصیل آگاه باشد...»<sup>۶۵</sup>

پس لوح محفوظ، کنایه از علم الهی است به آنچه باید و در جهان هستی  
فراهم آید و هرگز رخنه ای در این علم رخ ندهد، که به طور کامل و با دقت ثبت شده  
است.

## کتاب مکنون

کتاب مکنون، کتاب علم جامع و ازلی الهی است.  
مکنون از «کن یکن کنا» اذا ستر الشئ وکان مستوراً... گرفته می شود، یعنی از دید دیگران پنهان نمود.

طبرسی، در تفسیر سوره واقعه آیه ۸۰ می نویسد:

«فی کتاب مکنون، ای مستور من خلقه عندالله وهو اللوح المحفوظ...»<sup>۶۶</sup>

قرآن، دارای مقام و منزلتی والا می باشد، نزد ما عزیز و گرامی است، این عظمت و ارجمندی برای قرآن، پیوسته در علم ازلی پروردگار ثبت و ضبط بوده است، از این رو همواره از گزند حوادث، مصون و محفوظ خواهد بود.  
علامه می فرماید:

«انه کریم علی الله، عزیز عنده، محمود الصفات، بذال نفاع للأناس، لما فيه من اصول المعارف التي فيها سعادة الدنيا والآخرة، فی کتاب مکنون: محفوظ مصون عن التغيير والتبدیل، وهو اللوح المحفوظ، كما قال الله تعالى «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ»<sup>۶۷</sup>

سید قطب می نویسد:

«... «انه لقرآن کریم». کریم بمصدره و کریم بذاته و کریم باتجاهاته، فی کتاب مکنون مصون، و تفسیره ذلك فی قوله تعالى بعدها: «لا یمسه الا المطهرون» فقد زعم المشركون ان الشياطين تنزلت به، فهذا نفی هذا الزعم، فالشيطان لا یمس هذا الكتاب المکنون فی علم الله و حفظه، انما تنزل به الملائكة المطهرون، ولذلك قال بعدها: «تنزيل من رب العالمين» ای لاتنزل من الشياطين...»<sup>۶۸</sup>

## احکام و تفصیل

هود / ۲

«کتاب احکمت آیاته ثم فصلت»

مقصود از احکام و تفصیل، اتقان و تبیین است، یعنی در فراهم شدن آن، کمال دقت رعایت شده است و در تبیین و بیان تفصیل آن (معارف و احکام) نظم و ترتیب، مورد عنایت قرار گرفته است.

زمخشری می نویسد:

«... احکمت آیاته: نظمت نظاماً رصیناً محکماً لا یقع فيه نقص ولا خلل، کالبناء

المحكم المرصف، وعن قتادة: احكمت من الباطل، ثم فصلت، كما تفصل القلائد بالفرايد، من دلائل التوحيد والأحكام والمواعظ والقصص...  
آن گاه افزوده است:

«ثم» در این جا، معنی «تراخی - تأخیر در انجام» نمی دهد، بلکه تأخر از لحاظ وضع و حال را می رساند؛ یعنی: این حالت تفصیلی، پس از حالت احکام، در آن لحاظ شده، چنانکه گفته می شود: «فلان کریم الأصل ثم کریم الفعل»؛ او در اصل والا گهر بوده سپس کردار والا انجام داده است.<sup>۶۹</sup>

سید قطب گوید:

«... احکمت آیاته. فجاءت قویة البناء، دقیقة الدلالة، کلّ كلمة فیها وکلّ عبارة مقصودة وکلّ معنی فیها وکلّ توجیه مطلوب، وکلّ آیماة وکلّ اشارة ذات هدف معلوم، متناسقة لاختلاف بینها و لا تضارب، ومنسقة ذات نظام واحد. ثم فصلت. فهي مقسمة وفق اغراضها، مبنیة وفق موضوعاتها وکلّ منها له حیز بمقدار ما تقتضیه، أما من أحکمها ومن فصلها علی هذا النحو الدقیق، فهو الله سبحانه، و لیس هو الرسول: «من لدن حکیم خبیر» یحکم الکتاب عن حکمة و یفصله عن خبرة...»<sup>۷۰</sup>

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

\* بخشهایی از این مقاله پیش از این در یکی از فصلنامه ها به چاپ رسیده است و اینک با افزودن چند بخش و بازنگری از سوی نویسنده محترم عرضه می شود.

۱. صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم، مکتبة آية الله مرعشي نجفی / ۱۹۵.

۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۶ / ۳۵۰، حدیث ۵ و ۶.

۳. رجوع کنیده به وسائل الشیعة، ۶ / ۵۱.

۴. همان.

۵. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۲ / ۷۲۷.

۶. رساله اکیلیل که در تفسیر متشابه و تأویل نوشته است و در مجموعه ثانیه رسائل وی به چاپ رسیده است. صفحه ۱۷-۱۸.
۷. رجوع شود به تفسیر سورة اخلاص نوشته ابن تیمیه صفحه ۱۰۳. و تفسیر المنار ۳/ ۱۹۵.
۸. تفسیر المنار، ۳/ ۱۷۲.
۹. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۳/ ۴۵.
۱۰. همان، ۳/ ۴۸.
۱۱. همان، ۳/ ۴۹.
۱۲. همان، ۳/ ۴۶.
۱۳. همان، ۳/ ۲۱.
۱۴. همان، ۴/ ۴۲۸.
۱۵. همان، ۳/ ۲۱.
۱۶. همان، ۳/ ۴۶.
۱۷. همان، .
۱۸. همان، ۲/ ۱۴-۱۶.
۱۹. همان، ۲/ ۱۶.
۲۰. رجوع کنید به آیاتی از قبیل: «کالتی نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً» نجل / ۹۲ و «کمثل الکل ان تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا» (اعراف / ۱۷۶) و «ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع إلا دعاء و نداء» (بقره / ۱۷۱).
۲۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۳/ ۵۲-۵۳.
۲۲. همان، ۳/ ۲۵.
۲۳. همان، ۲/ ۱۶.
۲۴. همان، ۳/ ۵۳.
۲۵. همان.
۲۶. همان، ۱۳/ ۳۷۶.
۲۷. بنگرید به: التمهید فی علوم القرآن، محمدهادی معرفت، ۳/ ۳۱، ۳۴.
۲۸. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روشهای تفسیری قرآن، ۸۷.
۲۹. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۳/ ۴۸.
۳۰. سورة آل عمران / ۷. نساء / ۹۴. اعراف / ۵۳. یونس / ۳۹. یوسف / ۶ و ۲۱ و ۲۶ و ۳۷ و ۴۴ و ۴۵ و ۱۰۰ و ۱۰۱. اسراء / ۳۵. کهف / ۷۸ و ۸۲. تفسیر المنار، ۳/ ۱۷۲-۱۷۴).
۳۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان ۳/ ۴۹.
۳۲. همان، ۸/ ۱۳۷.
۳۳. همان، ۱۰/ ۶۷.
۳۴. همان، ۳/ ۲۳-۲۴.
۳۵. همان، ۳/ ۲۶-۲۷.
۳۶. همان، ۳/ ۲۳.
۳۷. همان، ۱۳/ ۹۶.
۳۸. همان، ۳/ ۲۳-۲۴.



۳۹. همان، ۳/ ۲۴-۲۵.
۴۰. همان، ۳/ ۲۵.
۴۱. همان، ۳/ ۴۹.
۴۲. طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۶/ ۹۸.
۴۳. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ۱۱/ ۸۵.
۴۴. طوسی، محمدبن حسن، التبیان، ۶/ ۱۹۸.
۴۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۵/ ۲۶۵.
۴۶. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ۱۱/ ۱۸۸-۱۸۹.
۴۷. همان، ۳/ ۲۴-۲۵.
۴۸. شیخ طوسی، تیان، ۳/ ۲۳۷.
۴۹. طباطبائی، المیزان، ۴/ ۴۲۸.
۵۰. شیخ طوسی، تیان، ۴/ ۴۱۹-۴۲۰.
۵۱. طباطبائی، المیزان، ۳/ ۲۲. ونیزر. ک، ۸/ ۱۳۷.
۵۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۴/ ۴۲۶.
۵۳. شیخ طوسی، تیان، ۵/ ۳۸۰.
۵۴. طبرسی، مجمع البیان، ۵/ ۱۱۰.
۵۵. طباطبائی، المیزان، ۱۰/ ۶۶.
۵۶. همان، ۱۳/ ۹۶.
۵۷. در صفحه ۲۲ گذشت. رجوع شود به: المیزان ۲/ ۱۴-۱۶ و ۳/ ۲۵-۵۵.
۵۸. طوسی، محمدبن حسن، التبیان، ۹/ ۱۷۹.
۵۹. طبرسی، مجمع البیان، ۹/ ۳۹.
۶۰. رازی، ابوالفتح، روض الجنان، ۱۰/ ۷۴.
۶۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۲۷/ ۱۹۴.
۶۲. طباطبائی، المیزان، ۱۱/ ۴۲۰.
۶۳. شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ۲۹.
۶۴. تفسیر کبیر ۲۳/ ۶۶. مزاد: آنچه در آن زاد و توشه و سفر می نهند، انبان، چمدان. خوزه: بیخ آن را با نخ یا گره یا دگمه محکم کند.
۶۵. تفسیر کبیر ۲۸/ ۱۵۲.
۶۶. مجمع البیان، ۹/ ۲۲۶.
۶۷. المیزان، ۱۹/ ۱۵۶.
۶۸. فی ظلال القرآن ۲۷/ ۱۴۲-۱۴۳، و ۷/ ۷۰۶-۷۰۷.
۶۹. زمخشری، الکشاف، ۲/ ۳۷۷.
۷۰. سید قطب، فی ظلال القرآن، ۱۲/ ۲۱ و ۴/ ۵۰۷.